

## پرواز کلیدها

از زیارت دریا که برمی‌گردم،  
جویباری از آهنگ‌های مترنم  
راه می‌افتند،  
تا گنجشک‌های باقی‌مانده را بیدار کنند.  
از زیارت دریا که برمی‌گردم،  
برای تمام درهای بسته  
کلید دارم.

دوشیزه‌هایی از نژاد قاصدک  
سایه‌ی مرا به دوش می‌کشند؛  
و رمز تمام قفل‌های جهان را  
-به شیرینی-  
در گوش هم مزمه می‌کنند.

\*\*\*

به آستانه‌ی دود و دغدغه که می‌رسم  
سنجاقک‌ها در خیابان غروب می‌کنند؛  
گنجشک‌ها تاریک می‌شوند؛

و کلیدها

دسته‌دسته برمی‌خیزند،

و در خفقان دود گم می‌شوند.

آنگاه،

چلچله‌های زمین‌گیر

در واپسین نفس‌های خود،

خبر می‌دهند که:

در خاطره‌ی هیچ کلیدی،

از من نقشی برجای نمانده است.